

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین المعصومین و اللعنه الدائمه علی اعدائهم

اجمعین اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الرحیم.

دیشب روایت علاء راجع به همان چیز خوانده شد راجع به حلف و استحلاف و این‌ها یک روایت دیگر هم بود که خواندیم اما دیگر متعرض احوالش نشدیم روایتی بود که از به اصطلاح جناب مستطاب بازهم کتاب نوادر بود از حسین ابن سعید از محمد ابن مسلم در آن‌جا دارد که به اصطلاح باید نمی‌شود بآل‌هت‌هم حتماً باید معارض با این روایت علاء است لیکن انصافاً بینی و بین الله روشن نشد که ایشان از چه راهی از محمد ابن مسلم آن را نقل کرده که حالا بخواهیم بحث نسخه، آنجا بحث تعارض مطرح می‌شود نه بحث نسخه، نسخه‌شناسی مطرح نمی‌شود و این البته بوده حالا من یک مثال هم می‌زنم مثال دیگر داریم، لیکن یک این‌جا عبارتی راجع به یک حدیثی بود سابقاً در باب بلوغ خواندم یک نکته‌ای بود آن نکته‌اش را می‌خواستم این‌جا بخوانم بعد برویم باز به روایات کتاب علاء یک روایتی دارد کتاب علاء که آن هم خیلی مشکل ساز است و به تعبیر شهیدثانی و المسأله من اشکل ابواب راست هم می‌گوید خیلی تعارض قوی است آقای خویی سعی می‌کند این طرف و آن طرف یک کارش، آخرش می‌گویند نه نمی‌شود تعارض خیلی قوی است، نمی‌شود حلش کرد تعارض، و واقعش هم حتی مثل صاحب حدائق یک کمی ایشان هم دیدم گیر کرده تعارض خیلی قوی گرفتند حالا انشاءالله آن‌را، این مسأله‌ای که این‌جا هست،

س:

۱:۳۲

گفته بود هر وقت من ساکت شدم ببینید

ج: خیلی سنگین است حالا غرض این‌که فعلاً آقا، گاهی اوقات ما زیربار زور نمی‌رویم مگر زور پر زور باشد، غرض این‌که این خیلی تعارضش پر زور است که فعلاً راهی برای حل آن تعارض پیدا نمی‌شود، عرض کنم که یک روایتی را یک دفعه در این بحث خواندیم که در باب بلوغ بود عبارتی را که مرحوم کلینی آورده بود از کتاب به اصطلاح ابن محبوب عن ابی ایوب یزید کناسی و شیخ طوسی هم مستقیماً از کتاب احمد اشعری آورده بود و خیلی تفاوت بود بین دو متن به کوتاهی و بلندی و این‌ها بود که انصافش هم ما هم خیلی الآن ملتفت نمی‌شویم که سر این کار چه است؟ مرحوم شیخ طوسی یکی را در جلد هفت آورده، یکی را جلد ده آورده طبیعتاً فاصله‌اش خیلی زیاد است ماها الآن چون یک این‌جا هم که ایشان جمع نکرده متأسفانه در این کتاب آقای بروجردی در آخرش اشاره کرده یأتی فی روایه یزید الکناسی دارد اما آن نکته فنی که مقارنه متن باشد آن نکته را انجام نداده متأسفانه این قسمت را نکرده، حالا به هر حال یکی آن مثال بود که یک مقداری توضیح دادیم و نکته‌اش را هم عرض کردیم ظاهراً مسأله اختلاف نسخه است ظاهراً حالا یا نسخه حسن ابن محبوب در دو جا دو جور آورده، یا همان کتاب ابویوب اگر داشته باشد الآن در ذهنم درست نیست ابویوب کتاب دارد یا نه؟ ظاهراً دارد عثمان ابن زیاد است یا عثمان ابن عیسی، علی‌ای حال یکی از این مصادر ظاهراً به مصدر بر می‌گردد حالا یا تقطیع شده یا محل حاجت بوده یا مثل خود مرحوم شیخ در دو باب دو جور مختلف آورده به خاطر بعضی از نکات الآن فعلاً نمی‌توانیم دقیقاً این‌را الآن مشخص بکنیم لیکن به هر حال آن‌را می‌دانیم

که این از اختلاف نسخه است و نسخه‌ای بوده که احمد اشعری از کوفه به قم آورده کتاب ابن محبوب حالا کجایش خرابی پیدا شده آن را الآن ما نمی‌توانیم دقیقاً تشخیص یک مقدارش را هم مرحوم شیخ خودش نوشت، ایشان در تهذیب بعد از این که از کتاب احمد نقل می‌کند می‌گوید فان زوجها قبل بلوغ و بعد می‌گوید و هذه الزیاده وردت فی کتاب المشیخه عن یزید الکناسی تصریح می‌کند که این یک نسخه کتاب مشیخه ابن محبوب این زیادی را دارد بقیه‌اش را تصریح ندارد ای کاش بقیه‌اش را هم برای ما روشن می‌کرد این نکته‌ای لطیفش بود، من به این مناسبت می‌خواستم بگویم که همیشه ترتیب ما این نیست که اگر اختلاف متن شد حتماً از اختلاف نسخه باشد عرض کردیم به طور کلی ضابطه اختلاف متون در کتب اهل سنت زیاد است از صحابی زیادی است و عرض کردیم به طور کلی چون نقل شفاهی است وقتی نقل شفاهی بود به یک آقایی می‌گوید آن به آقای دیگر می‌گوید آن، یا حالا نفر دوم سوم چهار می‌نویسند این نقل‌های شفاهی درش تغییر زیاد شده و یک نکته دیگر هم راجع به اهل سنت خدمت عرض بکنم چون تنبه بهش نشده، اهل سنت در اوائل که شروع کردند به جمع آوری حدیث فرض کنیم مثلاً مثل کتاب موطأ مالک حتی موطأ مالک عرض کردیم در آن زمان اهل سنت حدیث را از زاویه حدیث ندیدند، حدیث را از زاویه فقه دیدند، مثلاً حدیث را از زاویه فقهت دیدن یک حساب است از زاویه روایت و حکایت دیدن حساب دیگری است خب مرحوم در این کتاب مال اختلاف‌هایی هست بعد توسط شافعی هم مقدار حدیث نقل شده که آن‌جا هم هست که اینها بیشتر مال شفاهی بودن است در قرن سوم دیگر مجامع مهم حدیثی اهل سنت تدوین شد خیلی زود تدین شد مثل مسند احمد، صحیح بخاری، صحیح مسلم عرض کردم صحاح ست و فوات مؤلفین‌شان مابین سه صد و، معذرت می‌خواهم دویست و پنجاه و شش بخاری تا سه صد و هفت، یعنی درست پنجاه سال است کل صحاح ست، البته مسند دویست و چهل و یک است لیکن این صحاح ست معروف این است بعدها بحث‌های زیادی مطرح شد من جمله این که ممکن است حدیث صحیح باشد و در بخاری نباشد در مسلم نباشد، این خودش یک بحثی را بین اهل سنت باز کرد که آیا صحیح همان مقداری است که در این‌ها آمده یا نه؟ ما هنوز هم می‌توانیم احادیث را توصیف به صحت بکنیم و در مسلم نباشد بخاری نباشد، این خودش یک بحث است بحث دیگر آمد که،

س: مستدرک حاکم لابد دنباله این قسمت

ج: مستدرک حاکم دنبال این قسمت، این را اصلاً دارند عده‌ای شان خیلی کم، آنی که من در ذهنم است الآن حضور ذهنم عده‌ای خیلی کم گفتند صحیح همانی است که در مسلم و بخاری دیگر صحیح ندارد،

س:

۶:۲۳

را بیشتر اهل سنت صحیح نمی‌دانند

ج: خب حاکم را هم متهم به تشیع است هم بعد هم می‌گویند خب بعض جاها یک در باب فضائل امیرالمؤمنین یک حدیثی را نقل می‌کند که خیلی چیز است، ماها هم اگر باشد خیلی به اصطلاح غلو و این‌ها دارد خیلی عجیب هم هست که حاکم این را آورده من هم تعجب کردم بینی و بین الله خود ما هم با این که نصف غلوی دارد باز مع ذلک با تمام این حرف‌ها که یک تشیع نصف غلو هم داریم خود ما هم تعجب کردیم که چطور؟ بعد دیدم این که است؟ ذهبی در حاشیه‌اش نوشته که این تعجب است از حاکم که همچو حدیث‌ها را آورده، فکر کنم این را نوشته از به اصطلاح حلقه‌های درویش‌ها گرفته، معرکه گرفته است فکر

می‌کنم، این حدیث در آن‌جا، خیلی هم بی‌ربط هم نگفته انصافاً، به همین معرکه گیرها می‌خورد انصافاً انصافاً با این که حالا ما با ذهبی خیلی مخالف هستیم اما خیلی حدیث عجیب و غریب بود در حاکم آمده، علی ای حال دارند نه اینکه می‌خواهم بگویم ندارند اما چرا، البته حاکم تماش مستدرک نیست، عده‌ای را نوشته که مثلاً همین جور آورده بعد هم بعضی‌ها نوشته صحیح الاسناد و لم یخرجا یا یخرجا این را به عنوان فقط به نظر خودش صحیح است تمام مستدرک کتاب خود بخاری به مسلم نیست انصافاً ینبغی ان یفرق فی ذلک این یک نواخت نیست کما این که مصدرک وسائل مرحوم شیخ نوری تقریباً اگر یک درصده مستدرک باشد یا یک چیزی کمتر کلاً مستدرک نیست یک تا دو درصده خیلی خوش بینانه باشد مستدرک است بقیه‌اش مستدرک نیست نه علی ای حال بعد حالا این می‌خواستم این نکته را از اواخر قرن سوم، یواش یواش عده‌ای از بزرگان شان مثل ابن حبان و دیگران و تا قرن چهارم و یواش یواش هی رفتند آن احادیث مخصوصاً احادیثی که ضعیف بود این از یک راه‌هایی جدید مثلاً می‌رفت یمین آن از یک راوی داشت می‌رسید آخرش به یک راوی که با این آقا مشترک است، این‌ها را هم بعدها هی اضافه کردند یعنی اواخر قرن سوم مقویات و متابعات و شواهد اضافه شد خوب دقت می‌کنید این زیاد شد آن وقت طبیعتاً این‌ها حدیث در

۵۳: ۸

حسابش بکنی، این‌ها باز اختلاف متنش بیشتر است می‌خواهم علل اختلاف متن را بین اهل سنت، خیلی بعدها می‌گفتند حسن ضعیف فی نفسه، حسن لغیره، این حسن لغیره از بس که بعد اضافه کردند مثلاً چهار
س: این لغیره یعنی چه؟

ج: یعنی خودش فی نفسه ضعیف است لیکن باز مثلاً فلانی هم با یک سند ضعیف باز، فلانی هم با یک سند ضعیف، لکن لین، آن هم، فلانی هم با یک سند، این سندها هم مال اواخر سوم به بعد است این‌ها را اضافه کردند گفت لغیره، حسن لغیره یعنی با شواهد دیگر و لذا این هی آمدند این نکات را مخصوصاً چون یواش یواش مسأله‌ای به نام موضوعات هم مطرح شد که حدیث موضوع باشد حدیث موضوع را خیلی تشدید می‌کردند اصلاً حکم به وضع را از شأن ائمه شأن می‌دانستند ماها الآن الحمدلله چون درس نخواندیم تا حدیث ضعیف است می‌گوییم موضوع است کذاب است فلان، آن‌ها موضوع را حاضر نبودند به هر چیزی بگویند و لذا این لئالی مصنوعه که جلال سیوطی نوشته بر علیه موضوعات جوزی این‌ها را تلخیص کرده، خیلی جاها مثلاً همین حدیث طلب العلم فریضه علی مسلم، در لئالی مصنوعه دارد، ابن جوزی می‌گوید موضوع، این حدیث طلب العلم فریضه را می‌گوید موضوع، ایشان سیوطی شواهد دیگر می‌آورد برایش رواه فلان، رواه فلان اخرجه فلان، استخراج فلان یک اصطلاحی هم در این‌جا پیدا شد بین تخریج و استخراج فرق گذاشتند من این فرق را در قدمایشان ندیدم حالا لا اقل من دیدم اما در این متأخرین دیدم این معاصرین دیدم فرق گذاشتند بین تخریج و استخراج، اگر حدیث را بعد از مثلاً خود پیغمبر نقل کرد غیر از این طریقی هست فرض کنیم مثلاً ما حدیث داریم مثل همین علاء، عن محمد ابن مسلم عن ابی جعفر یکی دیگر هم همین حدیث را نقل کردند ابی جعفر عین همین این را اصطلاحاً تخریج می‌گفتند خرجه عن ابی جعفر عن رسول الله فلان از فلان عن ابی جعفر، اما اگر نه می‌آمد وسط سند با این مشترک می‌شد از راه دیگری بود کلینی از یک راه مثلاً از علاء نقل کرده مرحوم شیخ طوسی از راه دیگری از علاء نقل کرده، راهش آن وقت در آن راوی که قبل از راوی اخیر است یا دوتا قبل از آن است باهم

مشترب، این را می گفتند استخراج اصطلاحاً استخراج است این، اگر حدیث را برد مستقیماً از امام باقر، می گفتند خرجه عن الباقر، مثلاً حریز عن زراره عن ابی جعفر این طوری این تخریج بود اگر حدیث را یک طریق دیگری می برد به همین علاء عن محمد ابن مسلم عن ابی جعفر، می گفتند استخراج، یعنی اگر دقت کردید،

س: آن اخرجه هم به همین معناست

ج: اخرجه و خرجه برای این که تام نقل بکند یا ناقص بکند فرقی به تام و ناقص است حدیث را تام نقل، اما این استخراج مراد این است نمی دانم روشن شد اگر راوی دوم سوم این یک طریق دیگر به این راوی داشت بعد مشترک شدند تا رسول الله این را استخراج می گفتند اما اگر نه طریق مستقل داشت تا رسول الله این را تخریج می گفتند فرق بین تخریج و استخراج را این جور، دیگر ماها چون اصلاً حجیت خبر را قبول نکردیم دنبال این حرف ها نرفتیم دنبال شواهد رفتیم حالا می خواهد تخریج باشد می خواهد استخراج باشد آن برای ما مهم نبود، مهمی که برای ما بود این بود مثلاً همین حدیث عمرو ابن حنظله دو سه طریق دارد که همه به داود ابن حسین منتقل می شود داود از عمرو ابن حنظله این را استخراج می گفتند اگر از راه دیگری از ابی عبدالله نقل می کردند آن وقت تخریج می گفتند حالا به هر حال یک مقداری این نکته را خوب دقت کنید یکی از عوامل اختلاف متن بین اهل سنت این کارهایی بود که از اواخر قرن سوم شروع شد این ها دیدند یک عده احادیث ضعیف شده هی گشتند شواهد آن وقت این شواهد می گفت من از یک شیخ در بخاری شنیدم، آن می گفت از یک شیخ در شام شنیدم، می گفت در مصر رفتند جاهایی مختلف را گشتند یک حدیثی پیدا کردند که آخرش با این حدیث موافق بود اما سند دیگری بود این را ورداشتند اضافه کردند آن وقت اینها اگر در حدی بود خیلی بین الضعف بود، کذاب و مذاب درش بود این تأیید نمی کرد به درد نمی خورد اگر بین الضعف نبود مخصوصاً لین بود به قول شما فیه لین این طور نبود، می گفتند این ها که می شود حسن لغیره، فی ذاته حسن نیست این حدیث فلان مثلاً حدیثی در بخاری است این فی ذاته حسن نیست اما با شواهد دیگر که ذمیمه می کنیم این حسن می شود دقت فرمودید این نکته را خوب دقت، اهل سنت از این قبیل زیاد دارند ما عادتاً چون حدیث ما تقریباً نوشتار پیدا کرده، به خاطر نوشتار اختلاف به اختلاف مصدر است، نه به نقل شفاهی نقل شفاهی، حالا من برای نقل شفاهی یک مثال بزنم، البته من که می گویم نقل شفاهی به ذهن خودم می گویم نقل شفاهی، در همین جامع الاحادیث در صفحه ای چهار صد و بیست و یکی، در باب اشتراط بلوغ همین بابی که آن حدیث را خواندیم، اشتراط بلوغ باب به اصطلاح دوازده یک حدیثی دارد این جا که به شماره شش هست به شماره هفت هست به شماره هشت هست این حدیث، به شماره نه هست به اصطلاح، به شماره به اصطلاح ده هست، شماره یازده اش نیست، باز به شماره به اصطلاح سیزده هست، نمی دانیم چرا ایشان حواسش هم پرت بوده، سیزده را باید بعد از آن می نوشت حدیث شماره یازده و دوازده از این نیست کل این احادیث از عبدالله ابن سنان است این حدیثی که الآن خدمت تان عرض کردم با همین ترتیبی که عرض کردم آقا ببخشید کلهش از عبدالله ابن سنان است دقت کردید آن وقت این متنی که از عبدالله ابن سنان بوده کاملاً یعنی اختلاف دارد البته اختلاف را عرض کردیم گاهی اوقات تأثیرگذار است گاهی اوقات تأثیرگذار نیست خیلی تأثیر ندارد این اختلافش یک مقداری تأثیر دارد یک مقداری اختلافش تأثیر، به ذهن ما می آید که این حدیث شفاهی بوده عبدالله ابن سنان این را شفاهی گفته بعدها در کتب اصحاب که نوشتار شده این اختلاف متن از آن جا پیدا شده بعید است مثلاً از کتاب واحدی بوده این طور اختلاف متن، عبدالله ابن سنان که از اجلاست می خواهید شرح حالش را هم بخوانید

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

سه‌شنبه: ۱۴۰۲/۰۱/۱۵ - ۲۰۲۳/۰۴/۰۴

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث

صفحه ۵

جلسه: ۴۳

نجاشی بخوانید، عبدالله ابن سنان که از اجلاست، پدرش سنان اهل سنت است شیعه نیست، لیکن اهل سنت ملایم است طرفدار اهل بیت، می آمده پیش امام و می دانسته پسرش شیعه است یعنی نه این که حالا مثلاً پسر تقیه می کرده می دانسته پسرش مثلاً در تبع امام صادق است اما خودش به امام صادق ما الآن در عده ای از روایات شاید همین که تام است استخراج بکند سئل ابی سئل ابی داریم از عبدالله ابن سنان ایشان از امام صادق نقل می کند و در عده اش هم تعارض هست حالا من نمی خواهم آنها را باز متعرض بشوم، جای دیگر هم دارد این تعارض های در روایت سئل ابی جای دیگر هم دارد منحصر به این جا نیست چون حالا بنا بود فقط یک مثال بزنیم فعلاً خیلی وقت را نگیریم این روایتی که این جا هست،

س:

۱۹: ۱۶

از نجاشی فرمودید،

ج: بلی،

س: بلی جمله شماره پانصد و پنجاه و هشت عبدالله ابن سنان

ج: سنان ابن طریف مثلی که

س: طریف مولا بنی هاشم یقال مولا بنی ابی طالب و یقال مولا بنی العباس کان خازناً للمنصور و المهدی و الهادی و الرشید

کوفی ثقه من اصحابنا جلیل لایتقن علیه فی شیء،

ج: با این که ظلمه بوده به اصطلاح خازن بوده

س: خازن؟

ج: یعنی مال اموال و اینها در، بلی ذات داری مثلاً،

س: روی عن ابی عبدالله علیه السلام و قیل روی عن ابی الحسن موسی علیه السلام و لیس

۱۷: ۰

له کتاب الصلاة الذی يعرف

۱۷: ۴

کتاب الصلاة الکبیر کتاب فی سائر الابواب من الحلال و الحرام روی هذه الكتب عنه جماعات من اصحابنا

ج: گاهی نجاشی می گوید جماعه، گاهی می گوید جماعات،

س: لعظمه فی الطائفه

ج: دقت کردید

س: فرقی چه است؟

ج: فرقی این است که اگر فقط امامیه نقل کرده جماعه، اگر امامیه و فتحیه و واقفیه نقل کردند جماعات، گروه های مختلف نه

مذهب واحد، این هم برای متن نجاشی حالا متن حدیث نبود چون ما باید با شما همیشه صحبت این جوری آخرش به متن بخورد

بحث ما به متن، الی ربک منتهی، بالاخره باید

س: یا اول بحث یا آخر بحث

ج: یا اول بحث، یا آخرش باید به کلمه متن بخورد این فکر می‌کنم البته من فکر می‌کنم شاید ایشان تعبیر به جماعات کرده نکته‌اش این باشد هم گروهی از اصحاب ما هم گروه‌های از واقفیه و فتحیه این‌ها هم این روایت را نقل کردند کتاب را نقل کردند، س: و عظمه فی الطائفه و ثقت و جلالته،

ج: اما این شواهد ما الآن کافی نیست که ایشان از کتاب عبدالله ابن سنان باشد با این عظمتی که ایشان دارد ظاهراً ایشان نقل کرده حالا یک شبهه پیش می‌آید که چرا ایشان در کتابش ننوشته؟ و کتاب به دست اصحاب نرسیده یک شبهه پیش می‌آید که نکند شبهه مثلاً تقیه بوده یعنی حس کرده امام با پدرش صحبت کرده، یک نوع مثلاً جریانی باشد که با اهل سنت بسازد تقیه ماندی مثلاً، و الا عادتاً باید این را در کتابش می‌نوشت، به نظر ما این حدیث این خیلی این دیگر به درد متن می‌خورد این حدیث از این جهت قابل اعتناست که ظاهراً به نوشتاری نبوده، گفتاری بوده افرادی که بعد نوشتند آنها مشکل ایجاد کردند، این چون شفاهی بوده دیگر این یک جور نقل کرده، آن یک جور نقل کرده بفرمایید آقا،

س: بلی بعد هم در نهایت فرمودند که اخبرنی عن حسین ابن عبیدالله قال حدثنا احمد ابن جعفر، قال حدثنا حمید عن الحسن ابن سماعه عن عبدالله ابن جبلة عنه

ج: این از مواردی است که در نجاشی زیاد نیست لیکن ایشان نسخه را برده به کوفه، یعنی از بغداد نسخه را برده به کوفه، به جایی به اصطلاح بیاورد به قم غالب نسخ می‌آید به قم این نسخه به کوفه از طریق حمید ابن زیاد، حمید ابن زیاد از بزرگان واقفیه است عرض کردیم ما بعد از حمید ابن زیاد الآن کسی را نمی‌شناسیم در میان علمای واقفیه بعد از ایشان باشد ظاهراً آخرین نفر از فقهای بزرگ واقفیه است که ما خبر، سه صد و ده وفاتش است، چون بعد از سه صد و ده دیگر ما یک خبری از علمایشان و فقهاء شان نداریم احتمالاً حرکت علمی‌شان به ایشان منتهی شده باشد، به سال سه صد و ده، یعنی از صد و هشتاد و سه حرکت وقف شروع شد با شهادت موسی ابن جعفر سلام الله علیه تا دویست مثلاً هفده سال تا سال دویست و این جا هم صد و سیزده سال، صد و ده سال و هفده سال، صد و بیست و هفت سال این صد و بیست و هفت سال آثار واقفیه را داریم و بزرگان‌شان را هم داریم، ظاهراً دیگر بعد از حمید ابن زیاد متوفای سه صد و ده دیگر نداریم نسخه را، اما فکر می‌کنم شیخ از راه بغداد نرفته، س: خودشان کجا هست؟

س: شیخ در فهرست،

ج: فکر نمی‌کنم، در ذهنم نیست عمده قم فکر می‌کنم

س: بلی اصحابنا، اخبرنا بی جماعة عن محمد ابن علی ابن الحسین ابن بابویه

ج: این طروق مرحوم شیخ است دیگر حالا شما گفتید فهرست، عبارت شیخ نجاشی، شیخ طوسی را هم یک شرحی بدهیم شیخ طوسی در فهرستش هم جماعت می‌گوید اصطلاح جماعت، آن وقت این جماعت این‌ها هستند یک حسین ابن عبدالله غضائری که این در طریق نجاشی بود، دو احمد ابن عبدون که نجاشی هم ازش نقل می‌کند، سه مرحوم شیخ مفید، جماعة احتمالاً یک نفر دیگر هم هست که در همین رتبه است، لیکن این سه نفر مراد است، و این سه نفر هر سه بزرگوار در سفری که مرحوم

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

سه شنبه: ۱۴۰۲/۰۱/۱۵ - ۲۰۲۳/۰۴/۰۴

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث

صفحه ۷

جلسه: ۴۳

شیخ صدوق به بغداد آمد از شیخ صدوق اجازه گرفتند، روشن شد این یعنی تاریخی‌اش هم روشن است، شیخ صدوق سه صد و پنجا و دو و سه، یا پنج، دوبار به بغداد می‌آید،

س: که حدث السن

ج: نه آن روی عنه مشایخ اصحابنا احتمالاً آن بغدادش نباشد

س: جای دیگر باشد

ج: آن وقت معلوم نیست حدث السن بوده حالا که اگر می‌خواهیم بخوانیم باز آن عبارت روی عنه شیوخ اصحابنا و هو حدیث السن آن را باید جداگانه شرح بدهیم آن عبارت نجاشی را جداگانه، دقت کردید آقا پس بنابراین آن وقت این احتمالاً این طور بوده خوب دقت کنید، صدوق آثارش را به این آقایون اجازه داده از جمله آثارش فهرست است چون صدوق خودش فهرست دارد غیر از ابن الولید صدوق هم فهرست دارد آن وقت چون اجازه می‌گرفتند به فهرست بعد که خودش شیخ فهرست می‌نوشت می‌گفت من طریق به این کتاب دارم از طریق شیخ مفید به صدوق می‌رفت، اجازه شیخ صدوق را اضافه می‌کرد آن فهرست روشن شد، آن فهرست شیخ صدوق را اضافه می‌کرد این طریق درست می‌شد و این مقبول بود یعنی می‌خواهم بگویم یک تلفیق ترکیب اجازات نبود که بگویم یک امر غیر معقول نه راه درستی بود ایشان اضافه بر این که کتاب‌های خودش را اجازه داده به شیخ مفید طروقی را هم که کتب اصحاب را نقل می‌کند آن را هم اجازه داده، بعدها هم این‌ها در فهرس منعکس شده، آن وقت لذا دقت کنید اگر ما شیخ طوسی یا نجاشی از مرحوم مفید نقل می‌کنم مفید از پسر ابن الولید هم نقل می‌کند پسر ابن الولید از پدرش این‌ها احتمالاً فهرست ابن الولید است اما اگر مرحوم شیخ طوسی یا نجاشی از شیخ مفید نقل می‌کند از صدوق این فهرست خود صدوق است ولو گاهی اوقات صدوق می‌گوید ابن الولید یعنی صدوق هم اسم ابن الولید ظاهراً اگر توسط پسر ابن الولید باشد فهرست ابن الولید است، مستقیم شیخ مفید از صدوق نقل بکند کتاب خود صدوق را آن وقت در این جاهایی که از صدوق است ایشان هم گاهی از ابن الولید نقل می‌کند چون شاگرد ابن الولید است، ظاهراً این طوری می‌شود فرق گذاشت آن‌جایی که مرحوم شیخ مفید از فهرست ابن الولید مستقیم نقل می‌کند، آن‌جایی که مستقیم از فهرست صدوق از ابن ولید نقل می‌کند ترتیب فرقی این جوری است، اگر شیخ مفید مستقیم از صدوق نقل کرد، ظاهراً فهرست خود ایشان است بفرمایید عن محمد ابن علی الحسین

س: عن ایبه عن سعد ابن

ج: عبدالله

س: عبدالله عن ابراهیم ابن هاشم و یعقوب ابن یزید و محمد ابن الحسین ابی الخطاب عن محمد ابن ابی عمیر عن عبدالله ابن

سنان

ج: این هم نسخه این هم طریقی خوب است دیگر

س: ولی این طریق را هم دارد اخبرنا حسین ابن عبدالله عن ابی محمد ابن الحسن ابن ابی حمزه علوی عن علی ابن ابراهیم

عن ایبه عن ابن ابی عمیر عن عبدالله

ج: این ابن حمزه علوی به اصطلاح کسی بوده که راه هم نجاشی هم شیخ به ایران است زیاد راه معروف‌شان نیست چند مورد دارد شاید سی چهل مورد پنجا مورد، سی مورد چهل مورد، اما راه معروف‌شان راه دیگر، اما این راه اولیه هم چرا شیخ صدوق و

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

سه‌شنبه: ۱۴۰۲/۰۱/۱۵ - ۲۰۲۳/۰۴/۰۴

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث

صفحه ۸

جلسه: ۴۳

حتی نجاشی دارد لیکن زیاد نیست بیشتر راه‌شان به خود ابن الولید است نه به راه صدوق از ابن الولید به خود ابن الولید مستقیم این راه به خود صدوق است بلی آقا

س: این جا بعد یک طریق سوم هم دارد و اخبارنا جماعه عن ابی المفضل عن ابن بویه عن ابی عبدالله محمد ابن ابی القاسم و محمد ابن علی الهمدانی، عن عبدالله ابن سنان

ج: خیلی ظریف است این ابوسمینه است دیگر، محمد ابن ابی القاسم بلی آن هم نقل می‌کند آن هم از، محمد ابن ابی القاسم همین به اصطلاح ماجلویه، ماجلویه به اصطلاح محمد ابن، ایشان چیز بوده داماد برقی است خواهر برقی پسر یعنی دختر برقی پدر را گرفت لذا از برقی‌ها هم نقل می‌کند ایشان از این ضعیف نقل می‌کند عرض کردیم طروقی را که من دیشب اشاره کردیم که اصحاب ما میراث بغداد را به قم آوردند حدود شاید بیست‌تایش الآن در ذهن من اجمالاً هست و نشمردم، احسن‌شان احمداشعری است که دیشب عرض کردیم این احسن طریق است احمداشعری و اضعف‌شان این است همین محمد ابن علی همدانی، این معروف بوده به ابوسمینه کذاب فلان می‌گویند کذاب مشهور، اشهر الکذابین راجع به ایشان است راجع به محمد ابن، ایشان هم خودش اهل کوفه است آمد در قم و عده‌ای از کتب را در قم نقل کرد، دقت کردید یعنی ایشان خودش امام را ندیده ایشان از امام نقل نمی‌کند، مصدر نقل می‌کند این مصدر چون مصدر نقل کرده این همان یکی از آثار بحث فهرستی همین است چون از مصدر نقل می‌کند ممکن بود که الآن هست بالفعل کلینی توسط ایشان نقل می‌کند چون آن مصدری که ایشان نقل کرده صحیح دیده‌اش از او نقل می‌کند مثل این که فرض کنید یک انتشاراتی باشد خیلی ضعیف چاپ می‌کند، یک کتاب صحیح چاپ کرده خب از کتاب صحیحش نقل می‌کند، یکی را هم صحیح چاپ کرده الجواد قد یغفل، اشتباهاً این یکی را درست نقل کرده علی ای حال این ابوجعفر محمد ابن علی صیرفی همدانی الکوفی ایشان شأنش ناقل میراث است نسخه‌ای را که در اختیار داشته مرحوم ابن بویه نسخه ایشان است که این نسخه طبعاً خیلی ضعیف است فوق العاده این نسخه ضعیف است،

س: طریقتش و له کتاب بود و له کتاب یوم و ليله اخبارنا به جماعه عن تل اکبری عن ابن عقده عن جعفر ابن عبدالله العلوی عن الحسن ابن الحسين سکونی عن عبدالله

۲۷: ۱۸

ج: حسن ابن حسین سکونی

۲۷: ۱۹

علوی هم احتمالاً مشایخ چیز باشد مشایخ زیدیه باشد پس تا این جا معلوم شد که هم یک انسان ضعیف مثل صیرفی ازش نقل می‌کند ابوسمینه یکی هم زیدی‌ها نقل می‌کنند یکی هم واقفی‌ها نقل می‌کنند، پس کلام نجاشی هم درست درآمد رواه جماعات اصحابنا روشن شد آقا،

س: کتب روایاتش هم در کافی و تهذیب و فقیه از دویست و هفتاد نقلش را از حسن ابن محبوب نقل می‌کند که بیست و سه در صد نقل‌هاست،

ج: بیشتر باید باشد حسن از این زیاد نقل می‌کند

س: نذر ابن سوید صد و چهل و دوتا نقل می‌کند ابن ابی عمیر صدتا یونس نود و نه‌تا، عبدالله ابن مغیره هشتادتا، حسن ابن علی و شاء شصت و هفت‌تا، فضالّه ابن ایوب پنجاه و چهارتا،

ج: فضاله اگر دارد بعدش حسین ابن سعید است حسین ابن سعید یا علی ابن مهزیار از کتاب‌هایی است که ایشان آورده به اهواز روشن شد این شواهد، اما این حدیث فکر می‌کنم سماعی بوده یعنی در مجلسی در کوفه نقل کرده پدرم از امام صادق پرسید امام این جوری در کتابش ننوشته این نکته فنی این است حالا این حدیث همین طوری که ایشان گفت، این حدیثی که الآن می‌خواهیم بخوانیم هم در کتاب کافی آمده هم در کتاب به اصطلاح تهذیب آمده مستقلاً آمده،

س: پدرش از دعوات بنی عباس بوده باشد؟

ج: بعید است نه سنی بود، سنی عادی نوشتند بعدش هم این‌هایی ملایم و موافق اهل بیت بودند با آن‌ها نبودند دیگر،

س: سعد ابن یعقوب پدرش از دعوات

ج: بلی از بزرگان دعواتشان است، این حدیث آقا دقت کنید در کتاب کافی و تهذیب و فقیه هم از همین نسخه کافی نقل کردند در کتاب کافی یکبار این طوری دارد عده من اصحابنا حدیث شماره ۹ عن احمد ابن محمد ابن عیسی عن الحسن ابن علی که این حسن ابن علی احتمالاً چون ابن و شاء زیاد نقل می‌کند این حسن ابن علی و شاء باشد بلی بعد نوشته الوشاء فقیه نوشته بعد از فقیه کافی نوشته، عن عبدالله ابن سنان عن ابی عبدالله به احتمال بسیار بسیار قوی یا در کتاب احمد بوده یا و شاء خودش نقل نکرده، قال عن ابی عبدالله اذا بلغ الغلام أشده، أشد، أشد نیست ما در قرآن چند مورد أشد داریم چند مورد هم أشد داریم أشد به قولی این هم یک کتابی است مال اهل مصر تازه چاپ کرده معجم و سیط نوشته مفرد است اما معنایش جمع است، ظاهراً در لغت عرب وقتی کسی به مجموعه‌ای، در مجموعه‌ای از امور به درجه بالا رسیده را آن را أشد می‌گفتند، أشد حالت جمعی دارد اما اگر در یک رشته فرض کنیم مثلاً در فوتبال این را أشد می‌گفتند بلغ أشده اگر در یک رشته، اگر در مجموعه چند امور به کمال رسید و در قرآن آمده هم به این معناست، حتی اذا استولی بلغ أشده و بلغ اربعین سنه، این تعبیر را دیدم تعبیر زیبایی است مفرد هست اما در معنای جمع است، یعنی در مجموعه‌ای امور به اصطلاح ما به فارسی می‌گوییم به توانمندی‌ها رسید یعنی یک توانمندی نیست اگر در یک رشته‌ای به توانمندی، در قرآن یکش شش تاست یکش نمی‌دانم بیست تاست، حالا نمی‌دانم کدامش شش تاست، أشدش شش تاست یا أشدش، یکش شش تاست کمتر آمده، أشد کمتر آمده اما أشد بیشتر است، آن وقت اذا بلغ أشده، قال اذا بلغ أشده ثلاث عشر سنه و دخل فی الاربعه عشر سنه و جب علیه ما و جب علی المحتملین احتلم او لم يحتلم و کتبت علیه السیئات و کتبت له الحسنات و جاز له کل شیء الا ان یكون سفیهاً او ضعیفاً این یک طریق برای کتابی برای این روایت معلوم است که کتاب نیست بعد همین مطلب از طریق و شاء هم در خصال صدوق آمده آن هم از احمد اشعری این به اصطلاح یک متنی که الآن این‌جا داشتیم یک متن اصلاً این‌جا صحبت پدرش هم ندارد خودش نقل می‌کند، یک متن دیگری در کتاب کافی آمده در به اصطلاح تقریباً نزدیک همین در جلد هفتش حمید ابن زیاد است، حمید گفتیم از بزرگان واقفیه است عن ابن سماعه، این واقفی است این حدیث را مرحوم کلینی از میراث واقفیه هم نقل کرد، انصافاً کلام نجاشی درست است ابن عقده زیدی هم نقل می‌کند، حمید ابن زیاد واقفی هم نقل می‌کند، و شاء و حسن ابن محبوب امامی هم نقل می‌کند عن جعفر ابن سماعه عن آدم بیاع اللؤلؤ البته این یک بحث خاصی دارد که این آدم بیاع، از جاهایی است که نجاشی اول نجاشی هم هست اول نجاشی این است در حرف

حمزه و خیلی هم محل بحث است، این هم بحث دارد حالا من فعلاً دیگر وارد بحث نمی‌شوم عن عبدالله سنان عن ابی عبدالله علیه السلام قال اذا بلغ الغلام این اصلاً مصدرش رفت روی واقفیه البته آدم بیاع اللؤلؤ ثابت نیست واقفی باشد، کتبت له الحسنه و کتبت علیه السیئه و عوقب و اذا بلغت الجاریه تسع سنین فکذالک و ذالک انها تحیض لتسع سنین اصلاً این متن با آن متن کاملاً، دقت کردید اضافه هم براین که این دارد این دو راه که تهذیب هم به از به اصطلاح از کلینی گرفته.

راه دیگری که این حدیث دارد، در تهذیب منفرداً آمده علی ابن الحسن عن احمد و محمد و احمد ابنی الحسن، مرادش علی ابن حسن ابن فضال پسر که اسمش علی است از دو برادرش از ابن فضال پدر سه پسر ما می‌شناسیم علی و محمد و احمد که حدیث دارند، علی بیشترشان دارد احمد خیلی کم‌تر اما باز هم بد نیست و محمد کم‌تر عن احمد، عن اییهما عن احمد ابن عمر الحلبی این جا احمد ابن عمر حلبی دارد به نظرم احمد ابن عمر چه ملقب به کیسبه همچو چیزی این احمد ابن عمر را بیاورید صاحب کتاب است عن عبدالله ابن سنان عن ابی عبدالله، ببینید قال سئلت ابی و انا حاضر یا سئله ابی و انا حاضر عن قول الله عز و جل اصلاً فرق کرد حتی اذا بلغ اشدّه قال الاحتلام، اشد را به معنای احتلام یعنی مجموعه نیروهای برای آن توانمندی‌ها جمع بشود قال فقال ببینید معلوم می‌شود پدر می‌آید مناقشه می‌کند یحتلم فی سته عشر سنه و سبعة عشر سنه و نحوها، من در بحث اخیراً در همین بحث‌ها در بحث بلوغ هم به مناسبتی متعرض شدم اصولاً اموری که امور تکوینی هستند مثل بلوغ که اصلاً خودش امر تکوینی هستند، درخت‌ها هم بلوغ دارند حیوانات هم بلوغ هر چیزی یک بلوغ خاص خودش دارد وقتی رسید به آن مرحله‌ای که می‌خواهد نتیجه بدهد میوه بدهد بهش می‌گویند بلوغ مثلاً گردو را هشت سال طول می‌کشد نمی‌دانم بعضی‌ها ده سال تا این میوه بدهد به اصطلاح بلوغ چون یک امر تکوینی است یک امر واقعی است اگر و در قرآن کریم مسأله یأس هم آمده ان لایأس من المحیض من نسائکم، یأس هم یک امر تکوینی است دقت کردید عادتاً،

س: تعبد نکرده شارع،

ج: شارع تعبد نکرده، عادتاً باید دنبال همان احمد ابن عمر آوردی؟ دنبال همان امر به اصطلاح تکوینی برویم لیکن از همان اوائل رو جهتی از امر تکوینی رساندند به امر اعتباری به سن حساب کردند عده‌ای باز هم برای همان امر تکوینی، امور تکوینی مثل موی خشین و فلان از این حرف‌ها در زن حیض، این جور چیزها، حمل و الی آخره و عده‌ای هم آمدند این تعیین سن از قدیم بوده از همان قدیم، قدیم بوده و اختلافی هم بوده بین علمای اسلام عرض کردم اگر ما باشیم به طور متعارف رسمش این است اگر چیزی برای حدود مختلفه یک حد ادنی دارد یک حد متوسط دارد یک حد اعلی دارد، اقصی دارد برای این که بخواهند به اصطلاح معیار قرار بدهند سه تا مسلک به طور طبیعی هست حد کم، حد وسط، حد زیادی مثلاً بلوغ پسرها، حد کمش سیزده سالگی است، دوازده سال شنیدم خودم ندیدم در نسخ التواریخ، نوشته فتح علی شاه با پسرش که ولی عهد بود سیزده سال فاصله داشت، علی ای حال در سیزده سال، پانزده سال متوسط است، هفده، هجده سال مثلاً از ابوحنیفه نقل شده به سال هفده سال، احتمالاً این در کوفه عده‌ای سیزده سال را گرفتند، در بعضی از روایات یکش همین است سیزده آمده این شاید همینی که عرض کردم عبدالله ابن سنان در کتابش ننوشته نکته‌اش این بوده احتمال داده که امام تقیه این مطلب را فرمودند چون در آن جا دارد قال اذا ات علیه ثلاث عشر سنه و نحوها، خب برای این که سیزده سال را رأی شیعه نیست، عدد شیعه، قول شیعه نیست دقت کردید فقال لا، اذا ات حالا این جا دارد اذا ات علیه ثلاث عشر بعد دارد فقال لا، اذا ات علیه ثلاث عشر سنه کتبت اصلاً تعبیرش هم

ابهام دارد، کتبت له الحسنات و کتبت علیه السيئات و جاز امره الا ان يكون سفيهاً او ضعيفاً فقال ما السفيه يعني پدرم پرسید؟ قال الذي يشتري الدرهم باضعافه، قال و ما الضعيف؟ قال ابله، أنى که کم عقل است، الا ان يكون سفيهاً او ضعيفاً در خود قرآن هم هست این تفسیر آیه است به یک معنای دقت کردید،

س: کشی هم آورده این روایت را،

ج: دقت کردید، نه می‌خواهم بینم دقت کردید متن من تحلیل این است که این‌ها در کتب عبدالله ابن سنان این نکته فنی را دقت کنید ایشان مطلب را شفاهی گفته بعدی‌ها که نوشتند اختلاف پیدا شده، و الا این مطلب این کم و زیاد متعارف نیست در کتاب واحد، این نکته را چون ما همیشه بیشتر روی، بعد این حدیث در کتاب خصال بلی آقا؟

س: این احمد ابن عمر که فرمودید نجاشی آوردند

ج: بلی می‌دانم

س: مدخل دویست و چهل و پنج احمد ابن عمر ابن ابی شعبه حلبی ثقه روی عن ابی الحسن الرضا علیه السلام و عن ابیه من قبل، و هو ابن عم عبدالله و ابی العلاء، عمران ابن محمد الحلبیین روی ابوه عن ابی عبدالله علیه السلام و كانوا ثقات لاحمد كتاب يرويه عنه جماعة أخبرنا محمد ابن علي، عن احمد ابن محمد ابن يحيى قال حدثنا سعد قال حدثنا محمد ابن الحسين عن الحسن ابن علي ابن فضال عن احمد ابن عمر بكتابه،

ج: بین دقیقاً این سند این جاست ابن فضال عن احمد ابن عمر

س: این روایتی را که الآن از کتاب تهذیب خواندم پسر ابن فضال از دو برادرش از پدرش ابن فضال از احمد ابن عمر عن عبدالله ابن سنان، روشن شد من چه می‌خواستم بگویم این را تصادفاً در ذهنم نبود حالا ایشان می‌دانستم که اسمش هست و می‌دانستم ثقه است معلوم شد صاحب کتاب این است پس اول به نحو شفاهی بوده بعد به کتاب منتقل شده، این انتقال به کتاب کار را مشکل کرده این به خلاف این است که از اول کتابی بوده مثل کتاب علاء آن از اول کتابتی بوده،

س: از اول حضور امام می‌نویسد یا به مجرد شنیدن از امام می‌نویسد

ج: نه بعضی‌هایش به حضور امام بوده دارد اکتب مثلاً همین دعای مال ماه رجب یا من ارجوه لكل، اما بعضی‌هایش نه، ولو زراره دارد که ففتح الواحه لیکتب اما این فقط یک حدیث واحد است اما آنچه که ما الآن داریم کسی نگفته من کتاب زراره از امام صادق گرفتم، نقل نشده داشتند نوشتند اما بیشتر پس بنابراین آن نکته‌ای را که ما در آن روایت یزید کناسی گفتیم و اختلاف نسخ را بررسی کردیم این جا نمی‌آید این جا اگر اختلاف نسخ هست مال عبدالله ابن سنان نیست مال بعدی‌هایش است سرش هم این بوده که این مطلب را ایشان در کتاب خودش نیاورده شفاهی نقل کرده این چون تا حالا تنبه پیدا نکردند، یعنی در این جا ما مثل اهل سنت شدیم آن وقت این حدیث مضافاً به این که ترتیبی که الآن عرض کردم باز در خصال مستقلاً در این جا دارد، در خصال این جوری است حدثنا ابی قال حدثنا سعد ابن عبدالله از احمد ابن محمد ابن عیسی عن البنزطی عن ابی الحسین الخادم بیاع این همان آدم بیاع اللؤلؤ است این شد استخراج، این همان خواندیم از کتاب کافی از طریق واقفیه، عن آدم بیاع اللؤلؤ، این جا دارد ابی الحسین به اصطلاح ابی الحسین الخادم بیاع اللؤلؤ، عبارت نجاشی هم خیلی مضطرب است انصافاً عبارت نجاشی هم واضح نیست این اسم این آقا روشن نیست آدم ابوالحسین است یا آدم ابن الحسین است حالا دیگر وارد این بحث نشویم پس تا آن جا ظاهراً

خود نجاشی دارد شرح حالش را همان اول حرف همزه، آدم ابن الحسین، یا آدم ابوالحسین نسخش واضح، یعنی نسخه خیلی به نظرم من واضح نیست دقیقاً این جا هم دارد قال سئله ابی و انا حاضر در آن نسخه‌ای که آدم بیاع اللؤلؤ بود نبود سئله ابی و انا حاضر نمی‌دانم روشن شد، این را ما تفسیرمان این است که این نقل شفاهی بوده در کتاب خودش نبوده و الا این چنین اختلافی پیدا نمی‌شد، مثلاً در این جا دارد سئله ابی عن الیتیم متی یجوز امره، این جا اصلاً این ندارد این سؤال اصلاً کلاً ندارد فقال علیه السلام حتی یلغ اشد، در آن جاهای دیگر دارد قلت ما معنی اشد؟ قلت و ما اشدہ قال احتلام قال قلت قد یكون الغلام ابن ثمانین، عشره سنه و اقل و اکثر، ایشان الآن توضیحاتش را عرض کردم و لایحتمل قال اذا بلغ و کتب علیه الشئ جاز امره این جا دیگر ثلاث عشر سنه ندارد در دو نسخه کافی ثلاث عشر سنه، دقت کردید این اختلاف متن، ببینید اختلاف متن را عرض کردم من مخصوصاً این را این را خواندم اختلاف متن دو جور است گاهی تأثیرگذار نیست حالا سئله یا انا قلته یا قال ابو عبدالله در بعضی‌هایش دارد که انا قلت، و قلت، این خیلی تأثیرگذار نیست دیگر، بالاخره ما اشدہ ما احتلام؟ این خیلی اما اینی که تأثیرگذار است که اذا بلغ ثلاث عشر سنه این در هر دو نقل کافی که یکش از طروق ماست و از طریق و شاء است یکش هم از طروق واقفیه است اذا بلغ اشدہ ثلاث عشر سنه و دخل فی الاربع عشر سنه، در آن نسخه چیز فقط دارد بلغ الغلام ثلاث عشر سنه در دو نسخه‌ای از کتاب کافی یعنی دو طریق که کافی دارد در هر دو ثلاث در این جا دقت کنید در خصال ثلاث عشر ندارد گفت قال اذا بلغ و کتب علیه الشئ جاز امره، این اختلاف خیلی مؤثر است، این اختلاف،

س: صدوق هم دارد این جا در خصال

ج: الآن من از خصال خواندم، جای دیگر هم دارد باز

س: آدم ابن متوکل را آوردم، همان اول باب آدم در نجاشی هفت صد و شماره دویست و شصت

ج: نگاه کنید ببینید آدم ابن

س: آدم ابن متوکل ابوالحسین بیاع اللؤلؤ کوفی ثقه روی عن ابی عبدالله علیه السلام ذکره اصحاب الرجال له اصل رواه عنه جماعة اخبرنا احمد ابن عبدالواحد قال حدثنا

ج: ابن عبدون

س: قال حدثنا علی ابن حبشی

ج: حبشی ثقه است بلی

س: قال حدثنا حمید عن احمد ابن

ج: رفت به کوفه، رفت به کوفه ایشان اسمش آدم ابن متوکل فکر می‌کنم بعدش دارد آدم ابن الحسین،

س: ابن الحسین نه،

ج: این ظاهراً دوتا گذاشتند بعضی‌ها گفتند یک نفر البته بیاع اللؤلؤ یعنی مروارید فروش بوده و نحاس یعنی برده می‌فروخته، برده فروش بوده این دوتا با همدیگر شغلشان خیلی فرق می‌کند، اگر نحاس هم باشد مس فروش بوده، نحاس می‌فروخته اگر نسخ، لیکن خیلی شبیه هم هستند حالا از عجایب این است که اصولاً نجاشی متعرض اصول نمی‌شود شیخ متعرض اصول می‌شود این را به نظرم شیخ ننوشته له اصل، آدم ابن متوکل را بیاورید خیلی عجیب است این هم جزو عجایب

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

سه شنبه: ۱۴۰۲/۰۱/۱۵ - ۲۰۲۳/۰۴/۰۴

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث

صفحه ۱۳

جلسه: ۴۳

س: له کتاب

ج: له کتاب، شیخ عادتاً اصول، چون اصلاً شیخ اسم کتابش فهرسه الاصول و المصنفات است نه این که یک نکته ای خاصی آمده نجاشی،

س: دوتا هم هست یکی آدم بیاع اللؤلؤ یکی آدم ابن متوکل، دوتا مطلب پشت سرهم است در هردو هم گفته، له کتاب در دومی گفته رویانه بالاسناد الاول عن حمید

ج: ایشان هم به طریق حمید رفته، معلوم می شود کتاب به قم نیامده در کوفه معروف بوده اسم این آقا هم فعلاً معلوم نیست اصلاً، حالا اگر عجیب است شیخ له اصل نگفته با این که ایشان متعرض، نجاشی چون اسم کتاب فهرست مصنفات اصحاب، اصلاً اسم کتاب اصول نیست لذا اصول را نیاورده، نجاشی کلاً پنج تا یا شش تا از اصول را آورده و فکر می کنم هر پنج تا یا شش تایش در کتاب شیخ نیامده یکش همین آدم ابن متوکل، له اصل اما در کتب شاید این که مثلاً واقفیه هم از ایشان نقل کردند از کتاب آدم ابن المتوکل بیاع اللؤلؤ مرحوم شیخ به اصطلاح شیخی که الآن خواندیم خصال هم از، عن الحسین به اصطلاح الخادم این جا نوشته عن ابی الحسین الخادم بیاع اللؤلؤ احتمالاً این باشد همین آقای بیاع اللؤلؤ باشد این جا بزنطی از ایشان نقل کرده، که از امامیه است در کتاب خصال در کتاب، با این که هردو به آدم ابن متوکل اصلاً این را استخراج می گویند اصطلاحاً تا قبل از عبدالله ابن سنان استخراج است این از راه دیگری رسیده به آن حدیث لیکن در این یکی ثلاث عشر سنه ندارد آن یکی دارد، مال واقفیه دارد این هم چیزی عجیبی است حل این این است از طرف دیگر، در کتاب عیاشی، این کتاب عیاشی را بیاورید چون ایشان خیلی عجیب است یعنی وقتی که ایشان کتاب را نوشته شاید این جا را مراجعه نکرده، خدا رحمتش کند آقای

۴۷: ۵

را این جا یک شماره هفت نوشته العیاشی فی تفسیره از مستدرک نقل کرده، یک شماره ده هم باز نوشته العیاشی فی تفسیره از وسائل نقل کرده نوشته وسائل، حالا کار ندارم وسائل را اما شما عیاشی را بیاورید در ذیل آیه ا شده من هم نشد خودم مراجعه کنم، دقت کردید این را هم نفهمیدم چرا این کار را ایشان کرده، بلی آقا؟

س: بلی عیاشی

ج: نه عیاشی را دوبار نقل کرده یکی از مستدرک نقل کرده یکی هم از وسائل نقل کرده، آیا این ها اختلاف دارند باهم، نمی دانم سرش را الآن نمی دانم حالا خود عیاشی را بیاورید دیگر حالا خیلی نقل این و نقل آن نگذاریم دیگر،

س: نوشتند عبدالله ابن سنان عن ابی عبدالله دو جا این را آورده یکجا فقط گفته قال اذا بلغ اشد الاحتلام ثلاث عشر،

ج: خب پس دوبار آورده

س: این جا و یک جا دیگر هم که آن ذیل یک آیه دیگر،

س: بلی،

س: نه ذیل همان این هست که می گوید

ج: از اولش بخوانید

س: عن ابی بصیر

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

سه شنبه: ۱۴۰۲/۰۱/۱۵ - ۲۰۲۳/۰۴/۰۴

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث

صفحه ۱۴

جلسه: ۴۳

ج: نه عبدالله ابن سنان را می‌خواهیم،
س: عبدالله ابن سنان یکش همین بود که گفت،
ج: از اولش بخوانید چون در این جا قال قلت لابی عبدالله
س: روایه اخری عن عبدالله ابن سنان عنه قال دیگر بقیه روایت را
ج: نه بخوانید
س: سئله ابی
ج: آنجا دارد سئله ابی، این در نسخه مستدرک است سئله ابی، در این جا در نسخه وسائل دارد قال قلت لابی عبدالله، این دوبار
آورده در عیاشی
س: در عیاشی
س: سه تاست در عیاشی روایتی
س: عبدالله ابن سنان سه تاست
ج: ای! عجیب
س: بلی، منتهی اولش
س: قبل از همین جا روایت را هم باز همان صفحه همان جا آورده دیگر زید همان است
ج: سه بار آورده دفعه اولش را بیاور
س: اولش
ج: هر سه را بخوانید
س: بخوانید حاجی آقا
س: ایشان معاینک نیست
س: آری من چشم‌هایم
ج: بفرمایید مورد اول
س: صفحه دویست و نود و یک، روایت اول عدد سن ندارد اما همین بحث است عن عبدالله ابن سنان عن ابی عبدالله علیه
السلام ان نجدة الحروری کتب الی ابن عباس سئله عن اشیاء عن الیتیم، متی

۴۹: ۱۹

یتمه فکتب الیه ابن عباس اما الیتیم فانقطاع یتمه، اذا بلغ اشدّه، و هو الاحتلام این روایت اول عبدالله ابن سنان است
ج: این جا مال ابی نیست این احتمال دارد از کتابش باشد چون این،
س: اصلاً ندارد این جا عن ابی عبدالله
ج: بلی ندارد این احتمالاً از خود کتاب است علی ای حال در این متن ثلاث عشر سنه هم ندارد این هم یک نکته مهم دوم؟
س: البته امام از ابن عباس هم نقل کرده

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

سه شنبه: ۱۴۰۲/۰۱/۱۵ - ۲۰۲۳/۰۴/۰۴

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث

صفحه ۱۵

جلسه: ۴۳

ج: بلی بعید است این هم نوشته باشد احتمالاً چیز کرده، یعنی قصه نجر حروری، چون این آخر خوارج هم در این مسأله‌ای،
س: حروریه خارج

ج: بلی دیگر خارجی، از خوارج چون در حروراء جمع شدند حروریه معروف شدند به حروریه شرط هم به ایشان می‌گفتند
شرط چون می‌گفتند ما خودمان را به خدا، استشهادی، شرط کسانی ان الله اشتری من المؤمنین اموالهم و انفسهم ما خودمان را
فروختیم به خدا، شاری یعنی خودمان را به خدا فروختم، به اصطلاح امروزی‌ها استشهادی به گروه استشهادی، خوارج به خودشان
شرط هم می‌گفتند چون شروا انفسهم لله، علی ای حال حروری، نجلده حروری به ابن عباس نوشته بود خیلی هم عجیب است
که آن باز ابن عباس را قبول داشته هم راجع به اصل بلوغ نوشته و هم یک نامه دیگر باز به آن دارد که رسول‌الله بچه را هم
می‌کشت یا نه؟ چون آن‌ها اختلاف دارند خوارج که بچه کشته بشود یا نه؟

س: بعد کامل در خصال هست اینی که دارد می‌فرماید متن کامل نامه نجلده در خصال است، یک

۴۸: ۵۰

چیز پرسیده عن ابی عبدالله علیه السلام، عن عبیدالله اما سند عبدالله ابن سنان نیست کتاب عبیدالله حلبی است

ج: نه این عبدالله ابن سنان این‌جا که باید همانطور، از سند کامل بخوانید

س: حدثنا محمد ابن الحسن

ج: ابن الولید

س: ابن الولید، ابن احمد ابن الولید قال حدثنا محمد ابن الحسن الصفار عن

ج: این گاه گاهی می‌گویند محمد ابن الحسن عن محمد ابن الحسین اولی ابن الولید دومی صفار است

س: هردو محمد ابن الحسن و عن احمد و عبدالله ابنی محمد

ج: این دوتا اشعری هستند احمد اشعری برادرش هم عبدالله است، عبدالله شأن برادر ندارد، احمد هم مؤلف است هم راوی

آثار است عبدالله راوی است ایشان هم رفته کوفه آثار کوفه ایشان معروف به بنان است عبدالله ابن محمد ابن عیسی اشعری قمی
معروف به بنان توثیقی واضحی ندارد اما انصافاً مشایخ قم روی یعنی مرویات ایشان اعتماد کردند بفرمایید،

س: عن محمد ابن ابی عمیر عن حماد ابن عثمان عن عبیدالله ابن علی الحلبی، عن ابی عبدالله علیه السلام

ج: این کتاب عبیدالله حلبی است کتاب حلبی،

س: قال ان نجلده الحروری کتب الی ابن عباس یسئله عن اربعه اشياء هل کان رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم یقضو

بالنساء و هل کان یقسم لهن شیئاً

ج: یقسم لهن، قسم یعنی برایشان سهمیه قرار، در غنیمت که می‌گیرند

س: و عن موضع الخمس و عن الیتیم متی ینقطع یتمه و عن قتلی الذراری،

ج: این من دوتایش در ذهنم بود، قتل ذراری، آن وقت ابن عباس می‌گوید نه، چون این‌ها یک عده از خوارج می‌گفتند که بچه

ولو یک ماهه هم باشد باید کشته بشود آن‌ها وقتی می‌کشتند دیگر همه را می‌کشتند از کوچک و بزرگ دلیل‌شان هم آیه بود عرض

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

سه شنبه: ۱۴۰۲/۰۱/۱۵ - ۲۰۲۳/۰۴/۰۴

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث

صفحه ۱۶

جلسه: ۴۳

کردم: رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَي الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّاراً آنک ان تذرهم يضل عبادک و لا يلد الا فاجراً کفاراً که بچه ها هم کافر هستند و لا يلد الا فاجراً از همان اول، یک روزه هم بود می کشتند به خاطر همین ظاهر آیه مبارکه که، حالا بفرمایید
س: این جا یک ذیلی در این جواب اضافه دارد، فاما الیتیم، حالا آن را دیگر نخواندیم فکتب الیه ابن عباس کذا و کذا فاما الیتیم
فمتمی یتمه شده و هو الاحتلام الا ان تؤنس منه رشداً فیکون عندک سفیهاً او ضعیفاً فیمسک علیه ولیه،
ج: خب علی ای حال در این هم عدد ندارد در این روایت نجده حروریه، این جا هم در یک نسخه عدد ندارد ببینید در یک
نسخه ای که حالا شما عیاشی را بخوانید در یک نسخه ای

س: بعدش ثمانیه عشر را دارد دیگر،

ج: نه

س: آن روایت بعدی عیاشی را

ج: بخوانید آقا

س: بلی،

س: آن روایت هفتاد بود آنی که خواندید هفتاد و یک،

س: توی مستضعفین هم تکه تکه گفتگوی نجده با ابن عباس آمده

س: روایت این را شما

س: نه می خواهم چون در این روایت عدد هست یا نه؟ فقط می خواستم بگویم در این روایت عدد هست یا نه؟

س: عن عبدالله ابن سنان عنه قال سئله ابی و انا حاضر

ج: این جا سئله دارد

س: این جا دارد

س: الیتیم متی یجوز امره فقال حین یبلغ اشدّه قلت و ما اشدّه؟

ج: قال الاحتلام

س: الاحتلام قلت قد یكون الغلام ابن ثمانیه عشر سنه، عشر سنه

ج: لا یحتلم او اقل او اکثر

س: او اقل او اکثر

ج: قال اذا بلغ ثلاث عشر،

س: ثلاث عشر سنه،

ج: در این متن ثلاث عشر دارد باز در متن دیگر در آن جا دارد بلی، آن جا هم که وسائل قال قلت لابی عبدالله

س: باز روایت بعدی دارد یک روایت بعد از آن باز دارد که عن ابی عبدالله ابن سنان عن ابی عبدالله اذا بلغ اشدّه الاحتلام ثلاثه

عشر سنه،

س: هر دو را دارد

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

سه‌شنبه: ۲۰۲۳/۰۴/۰۴ - ۱۴۰۲/۰۱/۱۵

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث

صفحه ۱۷

جلسه: ۴۳

س: باز همان عیاشی دارد یعنی روایت هفتاد و سوم است،

ج: این جا این را نقل نکرده،

س: این آورده آری این از عیاشی عن عبدالله ابن سنان عن ابی عبدالله قال اذا بلغ اشد الاحتلام قال ثلاث عشر سنه،

ج: پس بنابراین در نسخه خصال که بد هم نیست سندش دارد اذا بلغ و کتب علیه شیء دیگر ثلاث عشر سنه ندارد در نسخه تهذیب که از کتاب ابن فضال نقل کرده آن هم دارد ثلاث عشر، در دو نسخه کافی هم در هر دو ثلاث عشر سنه دارد این مجموعه روایاتی بود که از کتاب، از عبدالله ابن سنان نقل شده هدف ما امشب این بود که بگوییم این ظاهراً نوشتاری نبوده بعدها در کتابات اصحاب آمده و لذا احتمال دارد سر این که عبدالله ابن سنان هم در کتابش نوشته این باشد احتمال داده که این حدیث مناسب با اجواء کوفه صادر شده نه این که برای بیان حکم واقعی باشد، دیگر من خسته شدم.